

زیباشناسی حروف جاره در آیات قرآن کریم از نگاه زمخشری

اصغر شهبازی*

استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی^(ره)، قزوین، ایران
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۱۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۱۴)

چکیده

از میان دانشمندانی که در کنار تفسیر معانی و مضامین آیات به مباحث بلاغی و زیباشناختی آیات عنایتی خاص داشته، زمخشری (د. ۵۳۸ ق.) است که تفسیر وی آمیزه‌ای از مباحث دستوری و بلاغی می‌باشد؛ به عبارتی، «قوانین نحوی» را در کشف وجوه زیبایی آیات قرار داده است. پژوهش حاضر در تلاش است تا با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی، دیدگاه‌های بلاغی صاحب کشف را از حروف جاره دسته‌بندی و واکاوی کند. این بررسی نشان می‌دهد که زمخشری زیبایی ادبی حروف جاره را از دریچه نظم و ترکیب آیات می‌نگرد و در تحلیل جمال‌شناسی خود به مباحثی چون «تعلق»، «تنوع دلالت» و «کارکرد بلاغی» عنایت ویژه‌ای دارد. وی با اسلوب خاص خود که مبتنی بر پرسش و پاسخ است، علت‌های ادبی حروف را جویا می‌شود و سعی می‌کند معانی مختلف آن‌ها را با توجه به فضای کلی آیه و در هم‌نشینی با واحدهای دیگر جمله بسنجد. زمخشری ذیل تفسیر آیه ۲۹ سوره لقمان، بی‌وجهی به تنوع این حروف و ظرایف ادبی آنها را به صراحت نقد نماید و آن را ناشی از بی‌ذوقی می‌داند. با تحلیل گفته‌ها و نکته‌سنجی‌های وی در باب حروف جر، کارکردهای زیباشناختی این حروف از نگاه این مفسر را می‌توان در سه بُعد «تصویرگرایی»، «تعدد معانی» و «مبالغه و تأکید» دسته‌بندی نمود.

واژگان کلیدی: زیباشناسی، حروف جر، زمخشری، تفسیر کشف.

* E-mail: shahbazi@hum.ikiu.ac.ir

مقدمه

بررسی اعجاز ادبی و ظرایف بلاغی حروف جر در کتب تفسیری، به ویژه آن‌ها که جلوه ادبی و بلاغی بارزی دارند، ضرورتی مهم در حوزه قرآن پژوهی است تا ضمن دریافت دیدگاه مفسران، راه تدبیر، دگراندیشی و ارائه تحلیلی نو از زیباشناسی (Aesthetic) آن‌ها فراهم گردد. حروف در نگاه علمای دستور به خودی خود نقش محوری را ایفا نمی‌کنند، بلکه در همنشینی (Relations syntagmatiques) با دیگر عناصر جمله، جان می‌یابند و مکمل این عناصر هستند، ولی این سخن بدان معنا نیست که در کارکرد ادبی و افاده ظرایف بلاغی نیز استقلال ذاتی ندارند و وابسته به دیگر اجزا هستند. این مسئله را به نیکویی در بررسی نمونه‌های قرآنی می‌توان ملاحظه نمود که حروف قرآنی خود بخشی مجزا از بلاغت آیات را تشکیل می‌دهند و در ارتباط با شبکه بلاغی کل، نقش ادبی ویژه ایفا می‌کنند. تعدد و ذکر گونه‌های مختلف این حروف با فعل‌های واحد، لزوم تدبیر بر کارکرد زبانی-معنایی این حروف را دوچندان می‌سازد. حال آنکه این مهم در اغلب کتب اعراب قرآن فرو گذاشته شده، زیبایی حروف در دل قوانین دستوری صرف نهان گشته است. الجواری صاحب کتاب *نحو القرآن*، با نگاهی انتقادی به رویکرد علمای دستور و صاحبان کتب *اعراب القرآن* در بررسی حروف جر، معتقد است آن‌ها در بررسی حروف بیش از هر چیز جانب «اعراب» را لحاظ داشته‌اند و «معنا» و لطایف «زبانی» را فرو گذاشته‌اند (ر.ک؛ جواری، ۱۹۷۴م: ۶۰)، همین دیدگاه را بنت الشاطی در فصل دوم کتاب *اعجاز بیانی* خویش به صراحت بیان داشته است (ر.ک؛ بنت الشاطی، ۱۹۶۸م: ۱۶۸-۱۷۰). بنابراین، بررسی وجوه بلاغی و ادبی این حروف، امری ضروری است تا در کنار درک زیبایی این اجزای زبان، مسیر «معنایی» آیات هموارتر شود.

در این جستار مختصر، با تمرکز بر کارکرد ادبی حروف جاره آیات قرآن، تحلیل‌های بلاغی زمخشری از حروف جر واکاوی شد و در برخی موارد، با استناد به اقوال مفسران دیگر، وجوه زیبایی این اجزای زبان تبیین گردید.

۱. پیشینه پژوهش

پیشینه بررسی حروف و اقسام آن به صورت پراکنده به گذشته‌ای دور می‌رسد. این اعضای کوچک زبان، پس از استقلال مباحث زبانی در سده‌های سوم و چهارم، در آثاری مستقل بررسی شد که آثاری چون *الحروف ابوعلی فارسی* (۳۷۷ ق.)، *معانی الحروف رمانی* (۳۸۴ ق.)، *الأزهیة فی معانی الحروف هروی* (۴۱۵ ق.)، *صرف المبانی فی شرح حروف المعانی* از مالقی (۷۰۳ ق.) و *الجنی اللئانی فی حروف المعانی* مرادی (۷۴۹ ق.) از آن جمله‌اند که هر یک پژوهش‌های مستقل و ارزشمندی در بررسی این بخش از کلمه هستند. از پژوهش‌های برجسته امروز نیز می‌توان از جستارهایی چون «حروف جرّ در قرآن کریم با رویکرد نحوی- بلاغی» (اصغری، ۱۳۸۸)، «من أسرار حروف الجرّ فی الذکر الحکیم» (خضری، ۱۴۰۹ ق.)، «الحروف الجارّة عند جمهور النحاة والعلامة البهبهانی» (ابن الرسول و عسکری، ۱۳۹۰)، «بررسی و بحث پیرامون آرای مختلف درباره حروف جرّ زائد در قرآن مجید (مطالعه موردی ده جزء اول)» (خلیفه شوشتری و نوابی قمصر، ۱۳۹۰)، «کارکرد زیباشناختی حذف حروف جاره در قرآن کریم» (عباس‌زاده، ۱۳۹۰)، «أثر دلالات حروف المعانی الجارّة فی التفسیر» (ردة الجهنی، ۱۴۲۸ ق.)، «بازخوانی نقش حروف جرّ در آیات متشابه لفظی با رویکرد معناشناسی شناختی» (حسومی و توکل‌نیا، ۱۳۹۶) و غیره یاد کرد که هر یک با نگاهی نو به مطالعه این اعضای زبانی خرد پرداخته‌اند. در این جستارها، به دیدگاه‌های صاحب‌کشف چون دیگر علمای برجسته تفسیر، جسته و گریخته استناد شده‌است. اما پژوهشی مستقل که به طور خاص موضوع زیباشناسی «حروف جرّ» را از زاویه نگاه صاحب‌کشف واکاوی کند، ملاحظه نشد، حال آنکه تفسیر کشف در معرفی نکات بلاغی قرآن در زمره برترین تفاسیر، و نگارنده آن «بزرگ‌ترین مفسر بلاغی قرآن» لقب گرفته‌است (ر.ک؛ ابوموسی، بی‌تا: ۶۰). از این رو، برخی از پژوهشگران معاصر در آثاری مستقل، نگرش بلاغی این مفسر را دنبال نموده‌اند و به دسته‌بندی تحلیل‌های او پرداخته‌اند که از این میان، کتاب *البلاغة القرآنیة فی تفسیر الزمخشری و أثرها فی الدراسات البلاغیة* اثر محمدحسین ابوموسی جایگاه

خاصی دارد. در این اثر، در بخش بسیار محدودی (در حدود چهار صفحه) آرای زمخشری در باب حروف جر گردآوری شده است، ولی تحلیلی از سوی مؤلف در این زمینه ارائه نشده است. از این رو، در این نوشتار تلاش شد با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی، ضمن گردآوری آرای برجسته صاحب کشف در باب حروف جر، به بررسی تحلیل‌های زیباشناختی وی از این حروف پردازیم تا دیدگاه کلی وی در این راستا به دست آید.

۲. چارچوب نظری پژوهش

۲-۱. اهمیت تفسیر زمخشری در پژوهش‌های زیباشناختی قرآن

مباحث نخستین جمال‌شناسی آیات قرآن را در نگاه‌های تفسیری دانشمندان قرون اولیه می‌توان ملاحظه نمود. برخی از مفسران در کنار شرح پیام آیات، بحث‌های ادبی-بلاغی را نیز مطرح نموده‌اند تا گوشه‌ای از اسرار زبان قرآن را آشکار نمایند. بی‌گمان از میان آثار برجسته‌ای که در این باب از دیگر آثار پیشی جسته، کشف زمخشری است. زمخشری، مفسر بنام سده ششم هجری، با بیان لطایفی از اسرار ادبی و دقایق زبانی قرآن، معتقد بود علوم بلاغی راهنمای فهم رموز قرآنی است:

«عالم علم کلام اگر در صناعت کلام بر جمله اهل دنیا چیره شود و حافظ قصص و مسائل تاریخی، حتی اگر از ابن‌قریه حافظ‌تر باشد و دانشمند نحوی از سیبویه داناتر باشد، هیچ یک نمی‌توانند به کنه آیات قرآنی پی ببرند، مگر اینکه در دو علمی که مختص قرآن است، تبحر پیدا کنند و آن دو علم، معان و بیان است» (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۲۳).

وی با طرح و تطبیق مسائل بلاغی بر آیات قرآن، تحلیل‌های ادبی و زیباشناسانه‌ای از ساختار آیات ارائه می‌دهد و در این میان، پیرو دیدگاه پیشینیان، به ویژه نظریه نظم جرجانی (د. ۴۷۴ ق.) است (ر.ک؛ حسین، ۱۹۹۸م: ۴۱۸)؛ به تعبیری دیگر، صاحب

کشاف تا حد بسیاری در روشمندی، تکیه بر استدلال‌های منطقی و نیز ارائه نمونه‌های زنده و تطبیقی از بلاغت، متأثر از جرجانی است (ر.ک؛ مبارک، ۱۹۹۹م: ۱۰۷) و الگوی عبدالقاهر را در تفسیر آیات به شکلی دلپذیر به نمایش می‌گذارد. زمخشری جمال‌شناسی حروف جاره را به گونه‌های مختلف یاد کرده است. وی با توضیح معنایی این حروف از کارکردهای ادبی و بلاغی پرده برمی‌دارد که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۲-۲. حرف و اقسام آن از نگاه دستوری

کلمه «حرف» در کتب لغوی، به معنای «لبه»، «جانب» و «اطراف شیء» وارد شده است (ر.ک؛ زمخشری، ۱۹۹۸م، ج ۱: ۱۸۳ و راغب اصفهانی، ۱۳۹۰: ۱۸۲). این کلمه در همین معنا در قرآن کریم نیز وارد گردیده است: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ﴾ (الحج / ۱۱)؛ یعنی خداوند متعال را یکسویه و تنها برای منافع مادی خود می‌پرستند، یا او را تنها در سختی و نه در خوشی ندا می‌دهند (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۲۳۱) و به تعبیر صاحب مجمع‌البیان، «از ضعف ایمان، بر لبه پرتگاه ایستاده‌اند» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷: ۱۱۹). اما در اصطلاح دستوری، «حرف» از اقسام کلمه است که به تنهایی معنا ندارد و در همراهی کلمات و پیوند با عبارات دیگر معنا می‌یابد. این قسم از کلمات در شمار نسبت به اسم‌ها و دیگر گونه‌های واژگان کمترند و از طبقه «بسته» و «محدود» زبان هستند و به آن‌ها عناوینی چون «نقش‌نما» یا «نشانه» اطلاق می‌شود (ر.ک؛ فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۴۴۷) و از لحاظ ساختاری، از حلقه‌های اتصال و انسجام دیگر عناصر جمله به یکدیگرند.

شاید از نخستین تعریف‌هایی که در دستور زبان عربی حد و مرز این قسم از کلمه را در عبارتی ساده و نسبتاً دقیق تعیین نموده، تعریف «سیبویه» (د. ۱۸۰ ق) است که می‌گوید: «الحرف ما جاء لمعنى و ليس باسم ولا فعل» (سیبویه، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۲). در این تعریف، حروف دربرگیرنده معنا و حد فاصل اسم و فعل بیان شده است. این تعریف عمدتاً در سایر کتاب‌های دستوری قدما تکرار گردیده است. از این میان، صاحب‌الجنی الدانی (۷۴۹ ق.) در توضیح تکمیلی، ضمن اشاره به معنای لغوی حرف، معتقد است که

حروف معنای مستقل ندارد و معنای آن در همراهی با اسم یا فعل آشکار می‌شود (ر.ک؛ مرادی، ۱۹۹۲م: ۲۰).

با نگاهی به تعریف‌های دستورشناسان و جمهور نحویان نیز می‌توان دریافت که حروف به تنهایی شخصیت زبانی مستقل ندارند و واسطه‌ای برای تکمیل معانی دیگر عناصر جمله هستند. از این منظر، تکیه گاه اصلی جمله به شمار نمی‌آیند و در مقایسه با دو گروه دیگر کلمه، یعنی اسم و فعل، نقش کمرنگ‌تری در ساختار جمله ایفا می‌کنند (ر.ک؛ ابن‌الرسول و عسکری، ۱۳۹۰: ۹). علمای گذشته برای سهولت بررسی حروف، آن‌ها را در دو دسته کلان تقسیم و بررسی کرده‌اند: الف) حروف معانی (حروف هجایی یا الفبایی)، ب) حروف مبانی (حروف دستوری).

۳-۲. حروف جازه و کارکرد دستوری آن‌ها

حروف جرّ در زمره حروف «معانی» و با مفهومی مستقل هستند که در سه بخش حروف جرّ «اصلی»، «زائد» و «شبه‌زائد» جای گرفته‌اند. این حروف پیام‌رسان معنای فعل یا شبه‌فعل (مصادر و اسم‌های مشتق) هستند و در پیوند و تکمیل معانی به عنوان «قیود معنوی» ایفای نقش می‌کنند؛ به بیان دیگر، به وسیله این حروف، متممی به اسم، صفت و فعل پیوند می‌یابد (ر.ک؛ آذرنوش، ۱۳۸۷: ۳۸) و به اقتضای سیاق و مراد جمله، ذکر و حذف می‌شوند. در زبان عربی، این حروف متنوع و فراوانند. ابن‌هشام (۷۶۱ق.) این حروف را پانزده مورد دانسته است و به تفصیل به بررسی هر یک پرداخته است (ر.ک؛ ابن‌هشام، ۲۰۰۶م، ج ۱: ۴۵). صاحب‌الفیه (۶۷۲ق.) نیز آن را بیست مورد ذکر کرده، به زبان شعر درآورده است:

«هَآكْ حُرُوفُ الْجِرِّ، وَهِيَ مِنْ، إِلَيَّ
حَتَّى، خَلَاءُ، حَاشَاءُ، عَدَاءُ، فِي، عَن، عَلَا
مُنْدُ، مُنْدُ، رُبَّ، اللَّامُ، وَاوُ وَتَا
وَالْكَافُ، وَالْبَاءُ، وَلَعَلُّ، وَمَتَّى»
(ابن‌مالک، بی‌تا: ۲۵).

علمای دستور این حروف را از آن رو که معنای افعال ماقبل را به کلمه مابعد کشانده، سبب مجرور شدن آن می‌شوند، حروف «جازه» یا «خافضه» می‌نامند (ر.ک؛ ابن‌یعیش، ۲۰۰۱م، ج ۴: ۴۵۴). ابن‌جنی در کتاب *سر صناعة الإعراب* در این زمینه می‌نویسد: «سبب مجرور شدن اسم‌های بعد از افعال، ناتوانی و ضعف افعال از اتصال مباشر به اسم‌های مابعد خود است. از این نظر، حضور این حروف سبب پیوند آن‌ها می‌شود» (ابن‌جنی، ۱۹۹۳م: ۱۲۴). گاه نیز با عنوان حروف «اضافه» از آن‌ها یاد می‌شود که مقصود، نسبت و پیوند متممی (مفعول با واسطه) به اسم یا فعل است (ر.ک؛ غلائینی، ۲۰۰۵م: ۵۲۲). علمای نحو «کوفه» نیز این حروف را «حروف الصّفات» نام نهاده‌اند؛ چراکه صفاتی را در اسم چون: «ظرفیت»، «بعضیه»، «استعلاء» و غیره ایجاد می‌نماید (ر.ک؛ سامرائی، ۲۰۰۰م، ج ۳: ۵).

صرف نظر از این نامگذاری‌ها که هریک به جنبه‌ای از عملکرد این قسم از حروف اشاره دارد، باید گفت که اغلب نقش حروف جاره را در ساختار دستوری جملات در دو شکل مثبت و منفی کردن مفهوم فعل و نیز متعدی ساختن فعل می‌توان دید؛ برای نمونه، فعل «ذَهَبَ» با همنشینی حروف جاره گوناگون، معنای اساسی خود را از دست می‌دهد و مفهومی جدید می‌یابد؛ برای مثال، «ذَهَبَ به: او را برد»، «ذَهَبَ إلی: پنداشت» و «ذَهَبَ عنه: او را فراموش کرد». یا فعل «رَغِبَ» که با دو حرف «إلی» یا «عن» دو معنای کاملاً متضاد را افاده می‌کند. از دیگر کارکردهای دستوری این دست از حروف، می‌توان موارد زیر را نام برد.

۲-۳-۱. تسلسل و پیوستگی (Cohesion) اجزای جمله

از نگاه دستوری، حروف جاره همچون حروف عطف، نماینده تسلسل و توالی زنجیره ساختار جمله و عامل وحدت‌زای آن هستند. در حقیقت، افعال برای رسیدن به قیود و معمول‌های خود، نیازی مبرم به این دست از کلمات دارند تا عناصر جمله استحکام و تقویت یابند؛ به بیان دیگر، برخی از افعال تنها با حضور این حروف توان

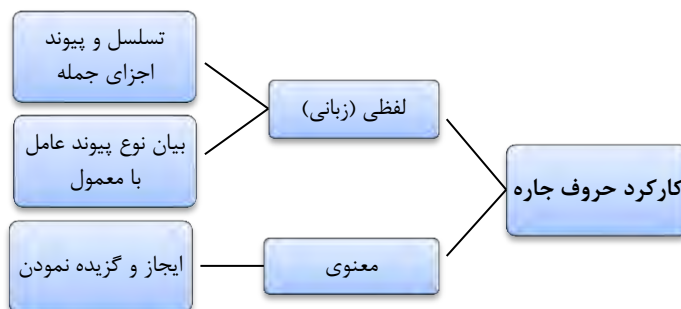
اتصال به معمول خود را دارند. از همین روست که اغلب افعال با حروفی خاص کاربرد دارند (ر.ک؛ ابن‌یعیش، ۲۰۰۱م، ج ۴: ۴۵۶).

۲-۳-۲. بیان نوع پیوند عامل با معمول

مقصود آنکه حروف جرّ در غالب موارد تبیین‌گر نوع رابطه عامل با معمول خود است؛ برای نمونه، گاه بیانگر رابطه «فاعلی» یا «مفعولی» و یا «قیدی»؛ به عبارت دیگر، حروف «نشان می‌دهند که مدخول آن‌ها مفعول غیرصریح است و هر یک از آن‌ها، به‌خصوص نوعی از قیود را تعیین می‌کند؛ از قبیل ظرفیت، کیفیت، علیت و مانند آن» (خیامپور، ۱۳۴۴: ۱۰۳)؛ برای مثال، در عبارت «أَخَذْتُ الْكِتَابَ مِنْ عَلِيٍّ»، حرف جرّ «مِنْ» بیانگر رابطه مفعولی است، یا رابطه زمانی را در عبارت «وَصَلْتُ فِي سَاعَةٍ» با توجه به حرف «فِي» درمی‌یابیم (عمار، ۱۴۱۸ق: ۲۳).

۲-۳-۳. ایجاز (Brevity) و گزیده نمودن

علاوه بر کارکردهای زبانی یادشده حروف جاره در ساختار جملات، این حروف مأموریت «معنوی» مهمی در جمله ایفا می‌کنند که ابن‌جنی (۳۹۲ ق.) در *الخصائص* خود با تکیه بر دیدگاه علمای پیشین، از آن با عنوان «الإختصار فی الکلام» یاد می‌کند. وی حروف را عصاره جمله و اسم برمی‌شمارد که به سبب اختصار، نایب آن‌ها می‌شود و معتقد است حروفی چون: «إِلَّا»، «لَيْتَ»، «هَلْ» به ترتیب نماینده افعالی چون «أَسْتَنِي»، «أَتَمَنِي»، «أَسْتَفْهِمُ» شده‌است. یا در عبارت «لَيْسَ زَيْدٌ بِقَائِمٍ» حرف «بَاء» نماینده کلماتی چون «حَقًّا»، «الْبَتَّة» و «غَيْرِ ذِي شَكِّ» می‌باشد (ر.ک؛ ابن‌جنی، بی‌تا، ج ۲: ۲۷۳-۲۷۴). از همین روست که اغلب کتب دستوری شماری از معانی برجسته را برای هر یک از حروف جاره فهرست‌وار ذکر کرده‌اند. در شکل (۱) زیر، اقسام کارکرد حروف را بر اساس کارکرد لفظی و معنوی تقسیم کرده‌ایم.



شکل ۱: اقسام کارکرد حروف جر در ساختار جمله

۳. گستره حروف جرّ در قرآن کریم

در متن قرآن، حروف جاره که شبکه‌های ارتباطی میان ساختار عبارت‌هاست، جایگاه خاصی دارند و مانند سایر اجزای آیات، حامل دلالتی خاص و بلاغتی لطیف بوده که در پیام آیه اثرگذار است. گفتنی است حتی حروف جاره‌ای که برخی از نحوایان با تعابیری چون «زائد» و «لغو» نقش آن‌ها را کمرنگ جلوه داده‌اند، نقشی بی‌بدیل در دل آیات ایفا نموده‌اند و هیچ‌گاه نباید آن را در ساختار متن بی‌اهمیت به شمار آورد. از همین روست که زمخشری در شرح آیه ۲۹ سوره لقمان، بی‌توجهی به تنوع حروف جاره و ظرایف ادبی آن را در آیات، ناشی از کج‌سلیقگی و بی‌ذوقی برمی‌شمارد (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج ۳: ۵۰۲)؛ به عبارت دیگر، در سبک بیانی قرآن کریم، توازنی دقیق میان حروف شاهدیم که سیاق اصلی‌ترین ابزار تعیین‌کننده‌ای برای نشان دادن این تناسب و نظم بلاغی آن است. جدول زیر شمارگان برخی از حروف جاره پرکاربرد قرآن را نمایش می‌دهد (ر.ک؛ دسوقی، ۲۰۰۶م.، ۶۸).

حروف جر	إِلی	باء	عَلی	عَن	لام	فی	مِن	واو	تاء	کاف
بسامد حروف	۷۳۷	۲۵۳۸	۱۴۳۹	۴۶۴	۳۶۵۶	۱۶۹۲	۳۲۲۱	۳۱	۹	۱۵۹

جدول ۱: بسامد حروف جاره در آیات قرآن

شایسته ذکر است که دیگر حروف جاره، یعنی «مذ»، «مند»، «خلأ»، «حاشا»، «لعل» در آیات قرآن کریم به کار نرفته است و حرف جاره «رب» نیز یک بار، آن هم به همراه «ما»ی کافه در آیه دوم سوره حجر ذکر شده است.

۱-۳. زیباشناسی حروف جاره از نگاه زمخشری در کشف

۲-۱-۳. تصویرآفرینی

زمخشری در توضیح اعجاز ادبی حروف جر بسیار به این مسئله تکیه دارد. هرچند وی در قالب اصطلاح یا کلمه‌ای خاص به صراحت از این نکته یاد نمی‌کند، ولی تأمل در چگونگی تحلیل و برداشت‌های او از آیات شریف قرآن، نقش حروف را در آفرینش «تصویر» (Imagery) و به کارگیری قوه «خیال» به ذهن متبادر می‌سازد. اصولاً «از نظر علمای ادب ما در قدیم، توجهی به آنچه امروز ایماژ خوانده می‌شود، وجود نداشته است و ایشان همواره برای اجزای آن نام‌های متعدد دقیق قائل بوده‌اند، اما برای مجموع و صورت عام آن‌ها کلمه خاصی جستجو نکرده‌اند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۱۴)؛ برای نمونه، در توضیح این آیه مبارکه سوره سبأ ﴿وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ: و قطعاً ما یا شما بر هدایت یا در گمراهی آشکاری هستیم﴾ (السبأ/ ۲۴)، در کنار دو اسم متقابل «ضلال» و «هدی»، دو حرف جاره متفاوت به کار رفته است تا آفرینشی هنری به ترسیم درآید. صاحب کشف در توضیح آیه فوق تلاش می‌کند با تکیه بر تصویر تمثیلی (Allegorical Imagery)، حاصل از همنشینی «علی» و «فی» با «هدایت» و «ضلال»، به تفاوت میان این دو حرف جاره بپردازد. وی در تصویری حسّی صاحب حق را سوار بر بالای مرگبی راهوار به تجسم درمی‌آورد که هر جا بخواهد، می‌تازد تا از این طریق معنای استعلاّی حرف «علی» را به نیکی مجسم سازد و گمراه را به سان غریق، در عمق تاریکی گرفتار می‌بیند که سراسیمه و آشفته، مسیر خود را گم می‌کند و توان راهیابی را ندارد (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج ۳: ۵۸۲). علامه طباطبائی نیز در عبارتی قریب به همین مضمون در توضیح این آیه شریفه می‌فرماید:

«هر سخنی و اعتقادی یکی از دو حال را ممکن است داشته باشد: یا هدایت باشد و یا ضلالت، و دیگر شق سوم ندارد، نه نفیاً، و نه اثباتاً... مهتدی و راه یافته مثل کسی می ماند که بر بالای مناره قرار دارد و راه و پایانش را می بیند و می بیند که راه به سعادت او منتهی می شود. لذا فرمود: ﴿لَعَلِّي هُدَى: بر بالای هدایت است﴾ ولی گمراه از آنجا که فرورفته در ظلمت است، حتّی جای پای خود را نمی بیند که کجا قدم بگذارد، تا چه رسد به اینکه منتهی الیه راه خود را ببیند و بفهمد که چه وظیفه ای دارد» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۶: ۵۶۵).

نمونه دیگر، برداشت های مبتنی بر تصویر این مفسّر را در توضیح حرف «عَلَى» در این آیه مبارک ملاحظه می کنیم که می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ و بدین گونه شما را امتی میانه قرار داده ایم تا گواه بر مردم باشید و پیامبر بر شما گواه باشد ﴿(البقره / ۱۴۳). وی در توضیح اینکه چرا حرف جارّه «لام» به جای «عَلَى» به کار نرفته است، می گوید:

«از آنجا که کلمه "شهِيد" همچون "رَقِيب" یا "مُهَيِّمِن" مسلط بر مشهود می باشد، حرف «عَلَى» به کار رفته است. این حرف با معنای استعلایی که دارد، بهتر مفهوم چیرگی را افاده می سازد. همچنان که در آیات دیگر نیز این معنا را می یابیم؛ مانند: ﴿وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (المجادله / ۶)، ﴿كُنْتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (المائدة / ۱۱۷)» (همان).

«این کلمه در قرآن اگر بدون حرف جر به کار رود، مطلق "حضور" و "علم" را افاده می کند و در صورت همراهی با حروف "عَلَى" یا "لام" معنای شهادت عرفی را در بر می گیرد که در نفع یا ضرر کسی داده می شود و در صورتی که با حرف "باء" همراه شود، بر اهتمام خاص و توجه ویژه دلالت می کند که استمرار و پیوستگی را در بر دارد» (مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۶: ۱۲۱).

۳-۱-۲. گسترده‌گی معانی

از دیگر کارکردهای زیبایی‌آفرین حروف جر از منظر صاحب‌کشف، «شمول معنایی» (Superordination) است؛ بدین معنا که حضور حروف با دلالت‌های معنایی چندگانه در عمق‌بخشی به مضمون آیه نقش برجسته ایفا می‌نماید. وی با ارائه تحلیل‌های متنوع از برخی حروف جاره، دامنه معانی آن‌ها را بسیار گسترده می‌داند؛ برای مثال، در آیه شریفه ذیل، وجوه معنایی متعددی برای حرف «باء» ذکر شده است که هریک بخشی از معنا و مضمون آیه را ترسیم می‌نماید: ﴿وَإِذْ قَرَفْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَفْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ: و (یاد کنید) آنگاه را که دریا را با (ورود) شما شکافتیم، پس شما را رهانیدیم و فرعونیان را در حالی که خود می‌نگریستید، غرق کردیم﴾ (البقره/ ۵۰).

زمخشری ذیل این آیه معتقد است که حرف «باء» در این آیه، سه معنا را متجلی می‌سازد که از منظر هر یک از وجوه معنا بعد تازه‌ای دارد: یکی آنکه شکافته شدن دریا با ورود آن‌ها بدان ایجاد شده است و دیگر آنکه شکافته شدن دریا به سبب نجات آن گروه از جانب پروردگار صورت گرفته است و حالت دیگر آنکه «بکم» در موضع حال واقع شده باشد، با تقدیر «فَرَفْنَا مُلْتَبِسًا بِكُمْ». در المیزان نیز آمده است:

«حرف "با" در کلمه "بکم" بای "سبیت"، و یا "ملاپسه" است که اگر سبیت باشد، معنایش این می‌شود که "ما دریا را برای نجات شما باز کردیم"، و اگر ملاپسه باشد، معنا این می‌شود که "ما دریا را برای مباشرت شما در دخول دریا شکافتیم و باز کردیم" (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۸۶).

با تکیه بر قول دوم زمخشری می‌توان در «باء» استعاره مصرحه تبعیه جاری کرد. مصرحه بدان سبب که لفظ مشبه، یعنی «لام» حذف شده است و به ذکر مشبه‌به اکتفاء شده است و تبعیه از آن رو که استعاره در حرف صورت یافته است. اما به نظر می‌رسد که معنای اصلی «باء» یعنی «الصاق» نیز نقشی در پُر بار کردن معنای بلاغی آیه ایفای نقش نموده باشد و اشاره‌ای به عظمت و قدرت خداوند و نهایت رحمت او بر بنی اسرائیل داشته

باشد؛ گویی می‌فرماید در حالی که شما وارد دریا شده بودید و بسیار نزدیک به لمس و الصاق هلاکت به واسطه دشمنان یا غرق شدن بودید، شما را نجات بخشیدیم و دشمنان را غرق نمودیم؛ دشمنانی که بسیار نزدیک شما بودند و با شما فاصله‌ای نداشتند و شما از همان فاصله نزدیک شاهد غرق شدن آن‌ها بودید؛ گویی با شکاف دریا، شکافی نیز بین آن‌ها و دشمنان ایجاد شده است. در تفسیر سید قطب، در تحلیل این آیه بیان شده است، بدین گونه که گویی خود افراد بر شکافته شدن دریا و نجات بنی اسرائیل به فرماندهی موسی^(ع) نظاره‌گرند (ر.ک؛ شاذلی، ۱۴۱۲ق.، ج ۱: ۷۱).

گاهی نیز توجه صاحب کشف را در اهتمام به تفاوت اتصال فعل واحد به دو حرف متفاوت جر می‌بینیم؛ برای نمونه، در آیه شریفه ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾ نیکان از پیاله‌ای می‌نوشند که آمیخته به بوی خوش است. از چشمه‌ای که بندگان خداوند از آن می‌آشامند، آن را به خواست خود روان می‌سازند. چنان که ملاحظه می‌شود، کلمه «شرب» در این دو آیه شریفه، با دو حرف جر مختلف به کار رفته است که از نگاه «فراء» و «طبرسی» این کلمه هم به خودی خود متعدی می‌شود و هم با حرف «باء» متعدی می‌شود که هر دو معنای یکسانی را می‌رساند (ر.ک؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰: ۶۱۶)، ولی زمخشری نگاه ژرف‌تری به اختلاف این دو حرف دارد. وی درباره علت اینکه چرا فعل «شرب» ابتدا با حرف «من» ابتدائیه و آنگاه با «با»ی الصاق بیان شده است، می‌گوید:

«از آنجا که جام مبدأ و سرآغاز نوشیدنشان هست، "من" ابتدائیه بیان شده است، اما درباره چشمه، مسئله متفاوت است؛ چرا که بندگان خالص خدا جام خود را با آب چشمه گوارا آمیخته می‌سازند که حرف "باء" این معنا را به تصویر درمی‌آورد، همچنان که گفته می‌شود: شربت الماء بالعسل: آب را با عسل خورد» (زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج ۴: ۶۶۸).

۳-۱-۲. تأکید معنا

افزون بر موارد یادشده در تحلیل نگاه زیباشناختی نویسنده کشف به حروف جر، «تقویت معنا» (Emphasis meaning) و قدرت بخشی به آن، کارکرد دیگری است که زمخشری در تحلیل های ادبی خود از حروف جر بیان می دارد. چنان که پیش از این گفتیم، حوزه معنایی افعال با همراه شدن این حروف گسترده می شود و به نوعی سبب تغییر دلالت معنایی آنها می شوند که این مسئله در تأکید و تثبیت معنا نقش بسزایی ایفا می نماید؛ برای نمونه، وی در تحلیل بار تأکیدی حرف جاره «من» در این آیه شریفه که می فرماید: ﴿وَفِي آذَانِنَا وَقُورًا وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ﴾ و در گوش های ما سنگینی است و میان ما و تو پرده ای (افتاده) است ﴿الفصلت: ۵﴾، می پرسد:

«آیا در اضافه شدن حرف "من" در این بخش از آیه فایده ای هست؟
بی تردید آری؛ زیرا اگر تنها گفته می شد: "بیننا و بینک حجاب"، مقصود این بود که فقط حائل و پرده ای میان دو طرف وجود دارد، ولی با اضافه شدن حرف "من"، مضمون جمله تقویت گشته، معنا چنین می شود که حجایی از من و تو آغاز گشته و تمام فاصله را در بر گرفته است» (زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج ۴: ۱۸۵).

باید گفت «طبیعی است [که] سخن گفتن از پشت چنین حجایی کمترین اثری نخواهد داشت» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۲۱۳).

نمونه دیگر را در فعل «سَمِعَ» شاهد هستیم که خود فعلی متعدی است و بی واسطه به مفعول خویش می رسد و گاه با حروف «إلی»، «باء» و «لام» به کار می رود؛ یعنی آنگاه که با حرف «إلی» به کار می رود، دلالت به حُسن استماع دارد؛ چرا که خود این حرف دلالت بر توجه و اهتمام دارد: ﴿لَا يَسْمَعُونَ إِلَيَّ أَلْمَلِيَّ الْأَعْلَى وَيَقْدُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ﴾ (الصافات / ۸). زمخشری در تفاوت لطیف این کاربرد می گوید: «المعدى بنفسه يفيد الإدراك، والمعدى بـ"إلى" يفيد الإصغاء مع الإدراك: این فعل بدون حرف جاره به معنای "ادراک" است، اما زمانی که با حرف "إلی" به کار رود، مفهوم شنیدن همراه ادراک می باشد» (زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج ۴: ۳۶). گاهی نیز با حرف جر لام به کار می رود

که دلالت بر اختصاص همراه با تسلیم و قبول می‌نماید (ر.ک؛ خضری، ۱۹۸۹م: ۹۸)؛ برای نمونه، در این آیه شریفه: ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (الأعراف / ۲۰۴). در آیه ﴿نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى﴾ (الإسراء / ۴۷)، همراه شدن با «بای جاره» مفهوم دیگری به فعل می‌بخشد و شنیدن همراه با نیرنگ و سخره کافران را به بهترین وجه نمایش می‌دهد. ابو حیان، صاحب تفسیر البحر المحیط، در این باب می‌گوید: «لم يقل يستمعونه ولا يستمعونك لما كان الغرض ليس الإخبار عن الاستماع فقط و كان مضمناً أن الاستماع كان على طريق الهزاء: فعل به حالت "يستمعونه" یا "يستمعونك" بیان نشده است؛ چرا که هدف بیان، صرف شنیدن نیست، بلکه بیان ضمنی شنیدن همراه مسخره کردن است» (ابو حیان، ۱۴۲۰ق، ج ۷: ۵۸).

گاهی هم در آیاتی مشابه، ذکر یا حذف حروف را شاهد هستیم؛ برای نمونه، دو آیه زیر تنها در حرف جاره «من» با یکدیگر اختلاف دارند: ﴿وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أُوْدُنِ الْعَمْرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا﴾ (الحج / ۵) و ﴿وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أُوْدُنِ الْعَمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ﴾ (النحل / ۷۰)؛ چنان که ملاحظه می‌شود، در این دو سوره، عبارت مشابه در دو آیه تکرار شده، با این تفاوت که در آیه دوم، حرف جاره «من» حذف شده است. طاهر بن عاشور در تفسیر التحرير والتنوير، این اختلاف را تفاوت شکلی، تفنن در بیان و افاده تأکید می‌داند (ر.ک؛ ابن عاشور، بی‌تا، ج ۱۷: ۱۴۷). در آیات مشابه دیگر نیز حذف و ذکرهای حروف بسیار مشاهده می‌شود. این امر برای برجسته ساختن پیامی خاص و خروج از یکنواخت بودن کلام و ایجاد فضایی ویژه از مفاهیم در آیات شکل می‌یابند و در واقع، توازنی بسیار دقیق در ذکر عناصر و اجزای آیات یا حذف آن‌ها مشاهده می‌شود که سیاق کلی آیات، راهنما و معیاری برجسته در تعیین ذکر یا حذف این عناصر است. فعل «سَبَّحَ» در سوره‌هایی چون حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن همراه لام، و در سوره‌های اعراف، احزاب، رعد و اعلی بدون لام ذکر شده است؛ مانند آیات زیر:

* ذکر «لام»: ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (الحديد / ۱) و ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (الجمعه / ۱).

* حذف «لام»: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ (الأحزاب / ۴۱-۴۲) و ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ (الأعلى / ۱).

حال، به راستی دلیل این اختلاف در بیان چیست؟ ذکر حرف «لام» و حذف آن در ساختار آیات چه تفاوت‌هایی در معنا ایجاد کرده است؟

با بررسی و تدقیق در این آیات، می‌توان به تفاوت‌های لطیف حضور این حرف همراه فعل «سَبِّحْ» و حذف آن دست یافت. در کتب دستوری، این حرف «لام تقویت» یا «لام تعدیه» نامگذاری شده است که وصول فعل به مفعول را تقویت و تحکیم می‌سازد (ر.ک؛ غلاتینی، ۲۰۰۵: ۵۳۴). زمخشری این «لام» را برای تأکید می‌داند و معتقد است که اصل فعل، متعدی شدن بدون «لام» و بی‌واسطه است (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج ۴: ۴۷۲). صاحب‌التحریر و التنویر نیز آن را «لام تبیین» نام نهاده، معتقد است که این حرف ارتباط عامل با معمول خویش را تحکیم می‌کند (ر.ک؛ ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۲۷: ۳۲۴). با بررسی ویژگی این دو دسته از آیات، به نظر می‌آید آیاتی که تسبیح با «لام» بیان گشته، ستایش و ثنا و بزرگی طبیعی، سرشت و خوی تسبیح‌کنندگان است؛ گویی از آن‌ها جدانشدنی است. همچنین، حضور این حرف در ساختار آیه، مفهوم خلوص را در تسبیح حضرت حق نشان می‌دهد. از همین روست که زمخشری با تحلیل بلاغی ظریف از این حرف، آن را «لام اخلاص» نام نهاده است: «أحدث التسبيح لأجل الله ولو جهه خالصاً» (زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ۴: ۴۷۲).

نمونه دیگر نکته‌سنجی زمخشری در توضیح حرف جازه «فی» را در این آیه شاهد هستیم: ﴿قَالَ أَمَّا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (الأعراف / ۶۰). قوم نوح به جای اینکه از دعوت اصلاحی نوح^(ع) که توأم با نهایت خیرخواهی بود، استقبال کنند و دست از ستم و فساد بردارند، صریحاً در جواب وی گفتند: «ما تو را غرق در گمراهی آشکار می‌بینیم». نوح^(ع) در برابر توهین و خشونت آن‌ها، نوح با لحنی آرام و متین پاسخ می‌دهد: ﴿لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ: نشانی از گمراهی در من نیست﴾ (الأعراف / ۶۱)؛ چنان‌که

ملاحظه می‌شود در آیه نخست، برای ترسیم گمراهی و مبالغه در تعبیری مجازی (به علاقه‌حالیه)، کلمه «ضلال» با حرف «فی» ظرفیه به کار رفته‌است؛ گویی آن‌ها نوح را درون گمراهی متصور بودند، ولی در آیه دوم، در پاسخ نوح برای ردّ این اتهام، حرف جاره «باء الصاق» استفاده شده‌است، تا ضمن ردّ ذاتی گمراهی، هر گونه کثری را از خود نفی نماید (ر.ک؛ حضری، ۱۹۸۹: ۱۲۲). در تفسیر کشاف نیز نکته‌ای ظریف در توضیح این مطلب می‌یابیم که ظرافت ساختاری این بخش از آیه را دوچندان می‌سازد. صاحب این تفسیر بر تفاوت همنشینی دو واژه «ضلال» و «ضلالة» تکیه نموده، معتقد است بلاغت «ضلالة» در نفی گمراهی از نوح، بسی بیشتر از «ضلال» در آیه پیشین است؛ چراکه «ضلالة» اخصّ از ضلال» می‌باشد و ضلال، نهایت بیراهه بودن را افاده می‌کند، در حالی که «ضلالة» در گفته نوح نافی کوچک‌ترین گمراهی است (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج ۲: ۱۱۴). درست همین تنوع کاربرد و تغییر حروف جاره را در ادامه آیات این سوره، در داستان حضرت هود^(ع) شاهد هستیم، آنجا که سرکردگان کافر به وی می‌گویند: ﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ * قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ: سرکردگان کافر از قوم وی گفتند: بی گمان ما تو را در نابخردی می‌بینیم و ما تو را از دروغگویان می‌دانیم. * گفت: ای قوم من! در من هیچ نابخردی نیست، بلکه من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم﴾ (الأعراف / ۶۶-۶۷).

یا در این آیه شریفه از سوره احقاف می‌فرماید: ﴿قَالَ رَبُّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي﴾ (الأحقاف / ۱۵)، فعل «أصلح» متعدی است و به صورت مستقیم به مفعول خود پیوند می‌یابد؛ برای نمونه ﴿أَصْلِحْنَا لَهُ زَوْجَهُ﴾ (الأنبياء / ۹۰). اما متعدی شدن آن با حرف ظرفیه «فی» در این آیه مبارکه، مقصود دیگری دارد. منظور از «اصلاح»، نکو کردن درون، اندیشه و عمل است که نخستین قدم در مسیر کمال انسانی است (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۶: ۳۲۴) و تعبیر «لی» اشاره به این است که صلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد که نتایج آن عاید من نیز بشود و تعبیر «فی ذرّیتی» (در فرزندان من) به طور مطلق،

اشاره به تداوم صلاح و نیکوکاری در تمام دودمان اوست. حرف «فی» نشانگر این است که دعای او بر صلاح‌پذیری خاندان اوست، به گونه‌ای که آثار آن در همه اعضا و جوارح ایشان هویدا شود و آن‌ها را از عمق جان سامان بخشد (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴: ۳۰۲). درست مانند بیت زیر که مفسران در توضیح این مطلب به عنوان شاهد بیان می‌دارند:

«وَإِنْ تَعْتَدِرِ بِالْمَحَلِّ عَنِ ذِي ضُرُوعِهَا إِلَى الضَّيْفِ يَجْرَحُ فِي عَرَاقِيهَا نَصْلِي»
(همان، ج ۲: ۵۷۸).

یعنی؛ اگر به سبب خشکسالی از شیر دادنش به مهمان عذر آورد، نیزه‌ام در عمق وجود و شاهرگ‌هایش فرومی‌رود.

در این بیت، شاعر برای بیان عمق جراحت و نفوذ نیزه خود حرف «فی» را ذکر کرده‌است تا این مقصود به تصویر درآید.

نمونه دیگر از گستره بلاغی حروف را در اختلاف حروف در آیات شاهد هستیم: ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ (البقره/ ۱۱۲). در آیه شریفه ﴿وَمَنْ يَسْلَمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ (لقمان/ ۲۲)، فعل «أسلم» غالباً با حرف جاره «لام» متعدی می‌شود و به معنای تسلیم «عملی» و «معنوی» است که انسان «عقیده» و «کردار» خویش را تنها برای خداوند خالص گرداند. ذکر لفظ «وجه» (چهره و رخسار) نمادی از کل وجود انسان و نماینده آثار و انفعال‌های درونی وی و گرمی‌ترین عضو است: «أكرم وأعلى ما في الإنسان» (شاذلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۱۰۴).

«از این روست که روی باطن به هر جهت معطوف گردد، روی ظاهر را بدان سوی متوجه می‌کند. آنگاه روی باطن از دستخوش هواها و روی آوردن به آن‌ها آزاد می‌شود که تسلیم اراده خداوند گردد و به او متوجه شود و به هر چه روی آرد، در راه خدا و برای خوشنودی او باشد. تا آنجا که انفعال‌های نفسانی،

مانند خشم و محبت، دوستی و دشمنی، خوشی و گرفتگی که آثارش در خلال چهره و رخسار آشکار می‌شود، از مبداء حق اثر گیرد، نه از تأثیر و تأثرات نفسانی. چون وجه نَفْس به سوی خدا برگشت، اندیشه آدمی به وسیله جوارح و اعضاء، منشاء احسان (نیکی یا نیکوتر ساختن) می‌شود. جمله اسمیه "وَهُوَ مُحْسِنٌ" ثبوت و پایداری در احسان را می‌رساند که اثر مستقیم اسلام وجه و این انقلاب نفسانی است» (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۷۱).

زمخشری با نگاهی ادیبانه در تفاوت کاربرد این دو حرف می‌گوید:

«"أسلم" با حرف "لام" به معنای این است که فرد خویشتن را تسلیم خداوند نماید و خود را خالص او گرداند، اما با حرف جاره "إلی" به معنای این است که خود را بر خدا سپارد و کار خود را به کلی به او واگذارد؛ مانند کسی که متاع و کالای خویش را به دیگری می‌سپارد، او نیز در همه امور به خدا توکل نماید» (زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج ۳: ۵۰۰).

یا همنشینی حروف جاره «عن» و «من» با فعل «تَقَبَّلَ» در آیات (سوره احقاف، بقره و آل عمران)، این پرسش را در ذهن ایجاد می‌کند که به‌راستی دلیل این کاربرد مختلف در چیست؟ آیا این تعدد کاربرد در افاده معنای متفاوت از فعل «تَقَبَّلَ» نقش آفرین است؟ درباره کلمه «تَقَبَّلَ» می‌توان گفت که «فرق تقبل با قبول این است که تقبل به معنای یک نوع قبول است و آن قبول با رضایت درونی است» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۲۷۱). با توجه به مواضع کاربرد هر دو این حرف و سیاق آیات، بخشی از ظرافت معنایی این تفاوت‌ها روشن می‌گردد. همراهی فعل «تَقَبَّلَ» با حرف «مِن» در مواردی است که اهتمام بر خود شخص یا طرفی است که عملش مورد پذیرش واقع شده‌است، ولی آوردن حرف جاره «عن» بر نوع عمل تکیه دارد و نه فاعل آن (ر.ک؛ سامرائی، ۲۰۰۸م.، ۵۵). به همین دلیل، در آیه ۲۷ سوره مائده چنین بیان شده‌است: ﴿فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يَتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ﴾ (المائده/ ۲۷). یا در آیه ۱۲۷ سوره بقره می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ حال آنکه در ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَتَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾

(الأحقاف / ۱۶). نمونه دیگر تنوع کاربرد حرف جر را در این تعبیر حکیمانه از سوره یونس ملاحظه می‌کنیم که می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي﴾ (یونس / ۳۵) که صاحب تفسیر کشاف در نهایت ایجاز به واکاوی این سه فعل و معنای آن با حروف سه‌گانه پرداخته‌است. از کلام وی چنین برداشت می‌شود که وی معنای «هداه للحق» و «هداه إلى الحق» را یکسان می‌داند و در توضیح فعل «یهدی» به اصل ساختار آن (یهدی) اشاره می‌نماید و با صرف نظر از تفاوت حروف به شرح معنای آیه می‌پردازد (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۳۴۶). صاحب التحقیق در معاشناسی این لفظ قرآنی معتقد است که هدایت یا از طرف خداوند سبحان بوده است و یا از جانب پیامبر و وحی آسمانی است. مقصود از هدایت الهی رساندن به مراد و تحقق واقعیت است؛ چراکه اراده او عین مراد است و هیچ حجابی مانع او نیست، حال آنکه هدایت انبیاء و اولیای الهی تنها منحصر در راهنمایی و ارشاد به سوی مراد است، چه مقصود به دست آید و چه مرادی حاصل نگردد، ضمن آنکه اراده آن‌ها بدون اراده پروردگار جل و جلاله اثری نخواهد داشت؛ چنان‌که در سوره قصص آمده‌است: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ بی‌گمان تو هر کس را که دوست داری راهنمایی نمی‌توانی کرد، اما خداوند هر کس را بخواهد، راهنمایی می‌کند و او به رهیافتگان داناتر است ﴿(القصص / ۵۶)﴾. بنابراین، روشن است که هدایتی که از سوی پروردگار مراد است، قطعیت در تحقق را به همراه دارد و این هدایت در دو شکل تشریحی و تکوینی آن دیده می‌شود. ضمن آنکه هدایت الهی به اقتضای رحمانیت باری تعالی امری ذاتی است (ر.ک؛ مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۱۱: ۲۷۳). حال آنکه هدایت شریکان که خود از گمراهانند، تفاوت عمیقی با هدایت حقیقی دارد. از این رو، حروف جاره «لام» و «إلی» در این آیه مبارک برای ترسیم تفاوت نوع ارشاد و راهنمایی به کار رفته‌است، در کتاب اعراب القرآن محیی‌الدین درویش نیز به این اختلاف توجه قرار شده، با اشاره به معنای این دو حرف، به تفاوت آن‌ها به‌خوبی اشاره گردیده‌است. حرف «لام» برای «قرب» و حرف «إلی» در معنای «بعد» است و آوردن «لام» جاره برای هدایت الهی، برای

این است که هدایت از ویژگی‌های انحصاری و همیشگی باری تعالی است (ر.ک؛ درویش، ۱۴۱۵ق.، ج ۴: ۲۴۶).

۲-۳. زیباشناسی حروف جارّه زائده در کشاف

درباره زائده بودن بخشی از حروف معانی در آیات قرآن نظرات گوناگونی مطرح شده است. برخی از دانشمندان همچون فراء، اخفش، ابو عبیده و ابن قتیبه معتقد هستند که این حروف از نظر اعراب و دستوری نقشی ایفا نمی‌کنند و حذف آن‌ها آسیبی به اصل کلام وارد نمی‌سازد و تنها برای تأکید و تثبیت معنا در جمله حضور می‌یابند، اما برخی دیگر این حروف را هم از نظر معنایی و هم دستوری زائد می‌دانند که ذکر یا حذف آن‌ها هیچ تأثیری در جملات قرآنی ندارد. شاید این دیدگاه که تا حدی هم افراطی به نظر می‌رسد، ریشه در سلطه نحو و قوانین دستوری (Syntactic rules) صرف در تحلیل‌های زبانی و جزئی‌نگری باشد که بی‌توجه به سیاق آیات قرآنی و بدون در نظر داشتن پیکره و ساختار کلی آیات بوده است. گفتنی است در کنار این دو گروه، گروه دیگری نیز معتقد به بار «زیباشناختی» (جنبه‌های آوایی و موسیقایی) این حروف بوده که موجبات استواری نظم اجزای کلام می‌شود. از این رو، لفظ «زائد» را برای بیان اعجاز قرآن مناسب ندانسته‌اند و آن را «صله» (رابطی) برای تأکید معنا معرفی کرده‌اند (ر.ک؛ خالدی، ۲۰۰۰م: ۱۷۳). باید گفت که این حروف علاوه بر کارکرد زیباشناختی و تقویت اجزای آیات در عمق بخشی به معنا و تثبیت مفهوم نقشی مهم ایفا می‌نمایند.

۱-۲-۳. حذف حروف جارّه

حروف مانند سائر اجزای آیات قرآنی، گاه از روساخت آیات سترده می‌شود و از حذف آن بلاغتی لطیف حاصل می‌آید که در معنا و پیام آیه اثرگذار است. این نوع حذف «از مصادیق هنجار گریزی نحوی است. در این هنجار گریزی، جمله در اثر جابه‌جا کردن عناصر کلام، از قواعد نحوی زبان عادی و هنجار فراتر می‌رود؛ به سخن دیگر،

آفرینش ادبی به لطف تصرف در "محور همنشینی" خلاقانه، نو و تأمل برانگیز می‌نماید» (عباس زاده، ۱۳۹۰: ۹۴). برخی از زبان‌شناسان گذشته، چون ابن جنی (۳۹۲ ق.) و استاد وی، ابوعلی فارسی (۳۷۷ ق.)، این نوع حذف را قیاسی نمی‌دانند؛ چراکه در نگاه آن‌ها، غایت حروف اختصار و ایجاز در کلام است و حذف آن، نوعی اختصار مختصر (کوتاه کردن گزیده) است که نوعی اجحاف به جمله و سبب نارسایی آن می‌شود. در منطق عقلی یا قیاسی نیز حذف حروف و اضافه کردن آن جایز نیست، اما در واقعیت زبانی، این مسئله امری شایع به نظر می‌رسد. این سخن ابن جنی را بسیاری از زبان‌شناسان بعد از وی، چون ابن یعیش (۶۴۳ ق.) و زرکشی (۷۹۴ ق.) تکرار می‌کنند (ر.ک؛ خضیر، ۲۰۰۱: ۲۱۵). شاید آنچه که این دیدگاه ابن جنی در حذف حروفی مانند حروف جر را تأیید می‌کند، آن است که تازیان جار و مجرور را به منزله یک کلمه به شمار می‌آورند و حذف این دو را جایز نمی‌شمارند. حمزه علوی (۷۴۹ ق.)، صاحب الطراز، کثرت استعمال حروف را از دلایل حذف حروف برمی‌شمارد: «لما كانت أحرف المعاني كثيرة الدور والإستعمال في الكلام، توسعوا في الإيجاز بحذفها» (علوی، ۱۹۱۴ ق.، ج ۲: ۱۰۹).

۳-۲-۱. حذف حرف جاره «فی» برای نمونه

چنان‌که بیان شد، گاهی این حذف زمینه گسترش معانی را فراهم می‌آورد که البته مترجمان هم در برگردان آن یکدست و هماهنگ نیستند و هر یک معنایی را در نظر گرفته‌اند؛ برای نمونه، حذف لطیف حرف «فی» را در این آیه سوره قصص شاهد هستیم: ﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا﴾ (القصص / ۵۸) که در آن، حرف ظرف «فی» حذف و کلمه «مَعِيشَتَهَا» به سبب حذف آن منصوب شده است. به اعتقاد اصحاب نظر، این ترکیب اقرب و جوه است و کمترین نوع تکلف را در پی دارد (ر.ک؛ درویش، ۱۴۱۵ ق.، ج ۷: ۳۵۵). زمخشری نیز علاوه بر اشاره به این نوع حذف، حذف «مضاف» را دیگر وجه این آیه می‌داند: «بَطَرَتْ أَيَّامَ مَعِيشَتِهَا: در روزهای زندگی‌اش» (زمخشری، ۱۴۰۷ ق.، ج ۳: ۴۲۳). چنان‌که می‌دانیم، معنای ظرفیت از برجسته‌ترین معانی حرف «فی» است و برای

نشان دادن گمراهی در بسیاری از آیات قرآن ذکر شده است؛ گویی حذف این حرف در این آیه مبارک برای نشان دادن اوج گمراهی و غرق بودن در این گرداب است، به گونه‌ای که امکان نجات هرگز بر آنان فراهم نخواهد گردید. معنای این آیه مبارک این است که «چه بسا قریه‌ها که در معیشت خود طغیان کردند و ما ایشان را هلاک کردیم...» (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۶: ۸۷).

۲-۱-۲-۳. حذف حرف جاره «لام» برای نمونه

چنان که در آیات مبارکه ﴿أَنْتُمْ تَزُرُّعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا﴾ (الواقعه / ۶۳-۶۵) و ﴿أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ أُجَاجًا﴾ (الواقعه / ۶۹-۷۰) ملاحظه می‌شود، اسلوب شرطی با حرف «لو» به کار رفته است. در آیه نخست، لام تأکید در پاسخ این شرط بیان شده است و در آیه دوم این حرف ذکر نشده است. زمخشری علت این ذکر و حذف را در مفهوم کلی آیه و سیاق آن جست‌وجو نموده است و می‌گوید: «آیه نخست اشاره به طعام و غذا دارد و ذکر "لام" بیانگر اهمیت آن نسبت به آب است که در آیه دوم از آن سخن به میان آمده است» (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۴: ۴۶۷).

نتیجه‌گیری

زیبایی آیات قرآن را می‌توان در دو بخش باطنی و ظاهری کاوش کرد. بخش باطنی در حوزه مفاهیم والای آن و بخش ظاهری به ساختار متن و اجزای آن مرتبط است که این دو از نظامی منطقی و دقیق پیروی می‌کنند. در میان این اجزاء، حروف جاره نقش شبکه‌های اتصالی را ایفا می‌کنند و چون حلقه‌هایی کلمات را به یکدیگر پیوند می‌دهد و از بلاغت حاکم بر فضای آیه تبعیت می‌نماید. با مرور تحلیل‌های نویسنده تفسیر کشف بر حروف جر که در قالب خاص وی، یعنی اسلوب «حوار» (فإن قلت... قلت)، بیان شده است، نتایج ذیل به دست می‌آید:

۱. حروف جر در تحلیل‌های زیباشناختی زمخشری جایگاه برجسته‌ای دارد. وی در تحلیل این قسم از کلمه به مباحثی چون «تعلق»، «معنا»، «تنوع دلالت»، «کارکرد بلاغی» و غیره عنایت ویژه‌ای دارد. در این بررسی، وی رویکردی جامع به آیات دارد و اغلب شواهد متعددی از آیات را برای اثبات سخن خود بیان می‌دارد.

۲. زمخشری بی‌توجهی به تنوع حروف جر و ظرایف ادبی آن‌ها را ناشی از بی‌ذوقی می‌داند (ر.ک؛ ذیل تفسیر آیه ۲۹ سوره لقمان) و در تحلیل حروف جاره، اغلب وجوه معنایی آن را بیان می‌کند و با نگاهی ادیبانه، تفاوت‌های کاربرد آن‌ها را ذکر می‌نماید.

۳. صاحب کشف در تبیین جمال‌شناسی حروف جاره از نقش این حروف در «تصویرگرایی» یاد می‌کند. این موضوع هرچند به صراحت در تحلیل‌های وی از حروف بیان نشده است، ولی توضیحاتی که در این باب بیان می‌دارد، این مطلب را به اثبات می‌رساند.

۴. شمول و گستره معنای حروف، نکته دیگری است که در بررسی‌های مؤلف کشف به چشم می‌آید. وی گاه بیش از سه معنا برای حروف ذکر می‌کند و به تحلیل هر یک اقدام می‌نماید.

۵. «تقویت و تأکید» معنا موضوع دیگری است که در زیباشناسی حروف جاره در تفسیر کشف تبیین شده است و این مهم گاهی با آیاتی که این حروف در آن‌ها حضور ندارند، مقایسه شده است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

- آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۸۷). *آموزش زبان عربی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
 ابراهیم شاذلی، سید قطب. (۱۴۱۲ق.). *فی ظلال القرآن*. ج ۱۷. بیروت: دارالشروق.

ابن الرسول، محمدرضا و حبيب عسكرى. (۱۳۹۰). «الحروف الجارة عند جمهور النحاة والعلامة البهبهاني». *مجلة بحوث فى اللغة العربية وآدابها*. ش ۴. صص ۷ - ۱۵.
ابن جنى، ابو الفتح عثمان. (۱۹۹۳ م.). *سر صناعة الإعراب*. تحقيق حسن هندواوى. دمشق: دار القلم.

_____ . (بى تا). *الخصائص*. تحقيق محمد على نجار. قاهره: المكتبة العلمية.
ابن مالك اندلسى، محمد بن عبدالله. (بى تا). *متن الألفية*. بيروت: المكتبة السعيبية.
ابن عاشور، محمد بن طاهر. (بى تا). *التحريرو التنوير*. بيروت: مؤسسة التاريخ.
ابن يعيش. موفق الدين. (۲۰۰۱ م.). *شرح المفصل للزمخشرى*. بيروت: دار الكتب العلمية.
ابو حيان، محمد بن يوسف. (۱۴۲۰ ق.). *البحر المحيط فى التفسير*. بيروت: دار الفكر.
ابو موسى، محمد حسين. (بى تا). *البلاغة القرآنية فى تفسير الزمخشرى وأثرها فى الدراسات البلاغية*. قاهره: دار الفكر العربى.

بنت الشاطىء، عايشه عبدالرحمن. (۱۹۶۸ م.). *الإعجاز البيانى للقرآن*. مصر: دار المعرف.
جوارى، احمد عبدالستار. (۱۹۷۴ م.). *نحو القرآن*. بغداد: مطبعة المجمع العلمى العراقى.
حسين، عبدالقادر. (۱۹۹۸ م.). *أثر النحاة فى البحث البلاغى*. قاهره: دار غريب للطباعة والنشر والتوزيع.
خضرى، محمد حسين. (۱۹۸۹ م.). *من أسرار حروف الجر فى الذكر الحكيم*. قاهره: مكتبة وهبة.

خضير، محمد احمد. (۲۰۰۱ م.). *علاقة الظواهر النحوية بالمعنى فى القرآن الكريم*. قاهره: مكتبة الانجلو المصرية.

خيامپور، عبدالرسول. (۱۳۴۴). *دستور زبان فارسى*. تبريز: ستوده.
درويش، محى الدين. (۱۴۱۵ ق.). *اعراب القرآن الكريم وبيانه*. دمشق: دار الإرشاد.
دسوقى، ابراهيم. (۲۰۰۶). *المجال الدلالى للفعل و معنى حرف الجر المصاحب له*. قاهره: دار غريب.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۳۹۰). *مفردات الفاظ قرآن کریم*. ترجمه حسین خداپرست. قم: انتشارات نوید اسلام.

زمخشری، جارالله محمود. (۱۴۰۷ق.). *الكشاف عن حقائق التنزيل وعلوم الأقاویل فی وجوه التأویل*. ج ۲. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

_____ . (۱۹۹۸). *أساس البلاغة*. تحقیق محمد باسل عیون السود. بیروت: دارالکتب العلمیة.

سامرائی، فاضل صالح. (۲۰۰۰م.). *معانی النحو*. عمان: دار الفكر.

_____ . (۲۰۰۸م.). *أسئلة بيانية في القرآن الكريم*. قاهره: مكتبة التابعین.

سیویه، عمرو بن عثمان. (۱۳۷۵). *الكتاب*. تحقیق عبدالسلام محمد هارون. قاهره: مكتبة الخانجي للنشر والتوزيع.

سیوطی، جلال الدین. (۱۳۸۸). *الإتقان فی علوم القرآن*. ترجمه سید محمود دشتی. قم: دانشکده اصول الدین.

شفیعی کدکنی. محمدرضا. (۱۳۷۵). *صور خیال در شعر فارسی*. ج ۶. تهران: انتشارات نگاه.

طالقانی، محمود. (۱۳۶۲). *پرتویی از قرآن*. ج ۴. تهران: شرکت سهامی انتشار.

طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۷۴). *ترجمه تفسیر المیزان*. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. ج ۳. تهران: انتشارات ناصر خسرو.

عباس زاده، حمید. (۱۳۹۰). «کارکردهای زیباشناختی حذف حروف جاره در قرآن کریم». *آموزه‌های قرآنی*. ش ۱۳. صص ۸۹-۱۰۹.

علوی، یحیی بن حمزه. (۱۹۱۴م.). *الطراز المتضمن لأسرار البلاغة وعلوم حقائق الإعجاز*. قاهره: مقتطف.

- عمّار، محمود اسماعیل. (۱۴۱۸ق.). *الأخطاء الشائعة في استعمال حروف الجر*. رياض: دار عالم الكتب.
- غلائینی، مصطفی. (۲۰۰۵م.). *جامع الدروس العربية*. بیروت: دار الکوخ.
- مبارک، مازن. (۱۹۹۹م.). *الموجز في تاريخ البلاغة*. دمشق: دار الفكر.
- مرادی، حسن بن القاسم. (۱۹۹۲م.). *الجنی الدانی فی حروف المعانی*. تحقیق فخرالدین قباوه و محمد ندیم فاضل. بیروت: دار الكتب العلمية.
- مصطفوی، حسن. (۱۳۸۵). *التحقیق فی کلمات القرآن*. تهران: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی